یا لطیف

آزادی معنوی-جلسه اول

مقدمه اول :

آیا انسان موجودی آزاد است یا نیست ؟همه بدون فکر و مقدمه خواهند گفت قطعا انسان موجودی آزاد هست. آیا می خواهیم بحث فلسفی بکنیم در رابطه با آزادی انسان ؟ خیر ولی این مقدار را می توانیم بحث کنیم ، برای آزادی انسان می خواهیم یک استدلال خیلی خیلی خیلی ساده بکنیم (یک استدلال همه کس فهم راحت و مختصر ) یه استدلال بکنیم که انسان چرا آزاد است؟

* پ: اراده و اختیار داشتن. تموم شد. من الان اختیار دارم این ماژیک رو بندازم بالا، یا ولش کنم پتیین یا بزارمش این رو یا بزارمش داخل کیف. ببخشید اختیار ینی آزادی کامل؟ آیا ما آزادی که معتقدیم انسان دارد یک آزادی کامل است ؟ نخیر. یعنی چی؟ یعنی انسان زیر آسمان خدا فارق از اینکه دین داشته باشد یا نداشته باشد آزاد است هر کاری بکند؟ نه. الان فرض بفرمایید بنده تصمیم بگیرم کره زمین رو نابود کنم با مثلا صد تا بمب هسته ای سوپر قوی ، می تونم ؟ بله؟نه. چرا خب ، بمب هاش رو داریم ، فیتیله رو هم داریم ، اون دستگاه کنترل کننده رم داریم ، قصد هم داریم . آهان خیلی از اقوام خیلی کارها می خواستند بکنند اما خدا یک وقت هایی جلوی بشر را می گیره .تا حالا دقت کردید بعضی از اقوام چرا و چگونه مجازات شده اند و از بین رفته اند؟ یه قومی بود زندگی می کردد دچار یه فسادی شدد ، خدا زد قوم رو از روی زمین محوش کرد خوب برای چی؟ اختیار داشتن هر کاری بکنند. اختیار ولو اینکه انسان پایبند به هیچ اعتقادی نباشد در نظام عالم مطلق نیست. اگر چه این فعلا محل بحث ما نیست ما فقط دنبال اینیم که آیا انسان آزاد است ؟ بله . یک نشانه ی بدیهی بگو. اختیار. بندازم یا نگه دارم یا دوباره نگه دارم همین . مقدمه اول و سوال ساده اول ما این بود .

دو: چرا انسان باید آزاد باشد ؟ مقدمه دوم ؛ چرا انسان باید آزاد باشه؟ کسی چیزی به ذهنش می رسه؟

چون ما باید در نهایت تکلیفی رو پس بدیم پس باید آزاد باشیم تا بتونیم جوابگوی اون کاری که کردیم باشیم.

چون می خواد در نهایت پاسخ بده اگر آزاد نباشه پاسخگویی در مورد اون معنا نداره.دیگه؟

برای اینکه به اون هدفی کع براش خلق شده برسه نیاز داره به آزادی چون اگه آزادیه نباشه اون توانایی ها رشد نمی کنه تا به اون هدف برسه.

چرا؟نه دو تا بحثه.یکی اینکه باید استعداداش رو بروز بده یکی اینکه هدف محتاجه آزادیه.چرا هدف خلقت انسان بدون آزادی محققق نمی شه؟

انسان براستی خلقتش یه مسئولیتی از طرف خداوند پذیرفته تا از روی زمین حالا یه مراحلی رو بگذرونه.مسئولیت داشتن به معنا این هستش که این آزادی باید در چارچوب وظایفش باشه تا بتونه به واسطه اون آزادی به مسئولیت برسه.

اون مسئولیت چیه؟ قراره به یه جایی برسیم دیگه. ما به خدا یک قولی دادیم دیگه.اون قول چیه؟ عبارت قرآنیش چیه؟ "اَلم اَعهَد اِلَیکُم یبَنی آدَم اَلّا تعبدون الشیطان" خدا میگه مگه من با شما عهد نکردم (با کیا؟ یا بنی آدم) با همتون. الا تعبدو الشیطان : که شیطان رو بندگی نکنید .خوب که به کجا برسیم؟ به کمال . خوب اگه هدف ما کماله رسیدن به کمال بدون آزادی امکان دارد؟نه. (خوب دقت کنیید) نه ما آدم رو یک جوری میافرینیم که اجباری بره سمت کمال. کمالی که به اجبار برای انسان حاصل بشه برای انسان یه قرونم نمی ارزه. مثل اینه که بنده با حضور صد دوربین مدار بسته و صد عامل کنترل کننده موظف به این می شم که از این سالن سرقت نکنم ، صد تا دوربین دارن منو کنترل می کند این سرقت نکردن برای من فضیلت حساب نمی شه . این یه نکته.

گفتیم انسان یه استعداد هایی داره، چه ربطی است بین استعداد های انسان و آزادی ؟ چه ربطی هست بین اینکه انسان استعدادهایی دارد که باید بروز بدد و آزادی ؟

استعداد یه حالتی داره که در خودش نهفته باشه مثل یه بذری که ما داخل خاک می ذاریم بهش آب بدیم که این رشدبکنه یا نکنه. گاهی وقت ها اون بذر بدون آب دادن رشد نمیکنه ولی اگه آب بدیم رشد می کنه انسان هم باید یه آزادی داشته باشه تا استعدادش بروز پیدا کنه.

فرض کنیم انسان استعدادی دارد به نام حقیقت طلبی . انسان ها فارق از هر گونه تعلق دوس دارن بفهمن چی به چیه، سر از همه چیز دربیارن ، این خاصیت انسانه. حالا ما می گوییم من نمی ذارم. این آدم رو از همون موقع که به دنیا اومده آنچنان در بیخبری نگه می دارم که ندونه فرق روز با شب چیه؟ میتونیم این کارو بکنیم؟ ؟ بله می توانیم. ما می آییم یک فرد را طوری محدود می کنیم و آزادی او را طوری ازش می گیریم که حس و استعداد حقیقت طلبی او از قوه به فعل تبدیل نشه. ما انسان ها استعدادهای بسیار متنوعی داریم، روحیه ی تحول طلبی، کمال طلبی، حقیقت جویی، خیر خواهی، این ویژگی های ما چه زمانی می تواند به حالت بالفعل در بیاد و بروز و حضور پیدا بکنه؟ وقتی که ما آزاد باشیم که این استعدادها را بالفعل بکنیم و اگر کسی سر راه بالفعل شدن این ها مانع ایجاد بکنه ممکن است استعداد هایی در وجود بشر باشد تا آخر عمر به صورت استعداد باقی بماند و هیچ وقت بالفعل نشه ( یه کم ذره جزئی تر بحث بکنیم ، انشا الله اگر عمری باقی بود سطح چهار تو بحث فطرت ) یعنی آقا اینجوری اگه یک آدم را بگیرند وقتی به دنیا آمده بندازنش تو جنگل قاطی گرگ ها چی می شه ؟ اگر از ابتدای خلقتش بین گرگ ها بیفته استعداد های انسانیش بروز پیدا نمی کند این اتفاق افتاده، یارو رو وقتی پیدا کردن تو نوجوونی دیدن رو چهار دست و پا حرکت می کنه، زوزه می کشد، ینی یه صدای ممتدی از خودش ساطع می کنه و کله اش را به سمت غذا می بره و هیچ حسی نسبت به زیبایی های معمول از دیدگاه بشر نداره . باز برای اینکه چرا انسان باید آزاد باشد پاسخ دهیم و از این بحث بگذریم بعضی چیز ها قابل تحمیل به انسان نیست یکی از دلایلی که انسان باید آزاد باشد اینه که یک گزاره هایی ما داریم این گزاره ها را نمی شه به بشر تحمیل کرد ، نه اینکه ما نمی خواهیم تحمیل بکنیم مثل محبت. خوب خانم ردیف اول شما به اون خانمی که بغل دستتون نشسته محبت دارید؟ نه ندارم. یالا داشته باشید. خوب ندارم. یدونه بزنم....خوب نه دیگه الان دارم!!!

محبت از سنخ تحمیل هست؟ نه. محبت از اون موضوعاتیه که وقتی به وجود میاد که فرد اونو ازادانه انتخاب کنه، ینی من دلم بخواد که یه نفر رو دوست داشته باشم، نمیشه به من تحمیل کنن که یکی رو دوست داشته باشم. تو عقیده ، شما به فلان چیز عقیده داری؟ خب دوتا چپ و راست بخوری عقیده پیدا می کنی . عقیده این طوری به وجو نمی آید شاید تظاهر بکنه که عقیده داره، مثلا من احساس می کنم اگه بگم عقیده ندارم میزنه له و لوردم می کنه خوب پس می گم عقیده دارم اما تو دلم ذره ای به اینی که می گم معتقد نیستم . خوب این مقدمه دوم.

مقدمه سوم :

ما گفتیم انسان آزاد است وباید آزاد باشد . مقدمه سوم اینه که این آزادی که انسان باید داشته باشد مطلق است یا مقید ؟ کسی می گه آزادی مطلقه؟ اومانیستا؟ کجا بدبختا میگن آزادی مطلقه! لیبرالیستا؟ نه بیچاره هاريال ینی جان لاک و جان استارت میل(11:39) اصلا همچین چیزی نمیگن، اونا اتفاقا می گن آزادی مقیده حدشم می دونیم چیه بهش می رسیم. فقط یک فرقه قائلن آزادی مطلق است اونم مکتب اگزیستانسیالیسم (البته مفصل آن را در انسان کامل می پردازیم) اینها چه می گویند ؟ من الان اینجا ایستادم آزادم که حرکت بکنم، به کدام سمت ؟ این وری برم؟ برم به این سمت؟ از پله ها برم پایین؟ الان من هر انتخابی بکنم آزادم. اما اگه شما از من بپرسید تو برای حرکت ازادی؟ میگم آره. بگی برای حرکت به چه سمتی؟ اینجا اگزیستانسیالیست ها می گن نه نه نه دیگه نگو به چه سمتی، چون اگر بگویی به چه سمتی دیگه آزاد نیستی. چون برای مثال اگر بخواهیم به سمت صندلی برویم دیگر برای به سمت پله ها رفتن آزاد نیستم اگزیستانسیالیست ها می گن : آزادی مطلق است ، میگیم ینی ما آزادیم که چی کار کنیم؟ میگن ما آزادیم که آزاد باشیم.ببخشید این یعنی چی ؟ می گویند یعنی آزادی برای چیزی نیست . آزادی برای آزادیهم میگیم آخه یه جوریه! ینی چی آزادی برای آزادی؟؟ میگه ینی اگه بگی آزادی برای صندلی، برای پایین سن برای این پله های پشت سر تو به یه چیز محدود شدی دیگه در واقع آزاد نیستی این ها وقتی میگیم آزادی برای اینکه آزادی محدود نشه میگویند آزادی نباید برای داشته باشه، مگه برای خوده آزادی. میگیم آقا ما داریم از شما فارسی می پرسیم ما آزادیم که چی کار بکنیم؟ می گن همین دیگه اگه بگیم آزادم که یه کاری بکنم ینی برا بقیه کارا دیگه آزاد نیستم نباید بگی آزادم برای چه کاری باید بگی آزادم که آزادم. ببخشید یعنی همین طور دور آزادی بچرخیم ما؟! این نوع نگاه در مقام عمل خیلی مشتری ندارد و نمی تواند داشته باشد چون تمام مکاتب غربی مبتنی بر لیبرالیزم نیز می گویند آزادی قید دارد و مقید است و محدود.

پس این سؤال که انسان آزاد است و باید آزاد باشد، خالا رسیدیم به اینکه این آزدی که دارد مطلق است یا مقید، یک عده ای میگویند مطلق است که آن ها هم اگزیستانسیالیست ها هستند و مکتب اگزیستانسیالیزم.( تو پرانتز بگم، مکتب را با « م » میگن و معتقدینش را با « ت »؛ مارکسیسما اینجوری میگن!!!! مارکسیسما نه مارکسیستا اینجئری می گن. مارکسیسم اسم مکتبه مارکسیست معتقد به اون مکتب)

خوب نظر دوم در مورد مطلق یا مقید بودن آزادی چیه؟ اینه که آزادی مقیده، کی اینو میگه؟ همه . هم اسلام هم مکاتب غربی ( مکاتب متعددی که در راسشون لیبرالیزم به عنوان مادر مکاتب چند قرن اخیر در اروپا است . ) اگر شما پذیرفتید که آزادی مقید است بلافاصله سؤال جدیدی به وجود می آید که ما وارد مقدمه ی چهارم می شیم و آن اینکه مقید به چیست ؟ به عبارتی حد آزادی چیست ؟ برای پاسخ به این سؤال باید یک مقدار با هم جنگ و دعوا بکنیم .

اینکه می گوییم حد آزادی چیست ؟ طبیعتاً مکاتب غربی با توجه به مبانیشون یک جور جواب می دهند و ما با توجه به مبانیمون یک جور دیگه .

حد آزادی چیست؟ در پاسخ به این سؤال جمع حرف های مکاتب غربی در یک جمله حد آزادی دیگران . خلاصه ی حرف همه مکاتب غربی تو همین سه کلمه است حد آزادی هر فرد حد آزادی دیگران است . من تا وقتی آزادم که آزادی دیگران را محدود نکنم . و دیگران نیز تا وقتی آزادند که به آزادی من لطمه نزنند و محدود نکنند. خوب راست میگن دیگه چقدر خوبه. جالبه آزادی من اینه آزادی شما هم اینه. مثلا میخوایم از در بریم بیرون دستمم نخوره چونت پرت شه اون ور، تو هم منو هل ندی. اینو کدوم بزرگواری گفته؟ اینو خیلی از غربیا گفتن حالا بزرگوار، میون وار، کوچیک وار، گفتن. حالا چیز خوبیم هست؟ به نظر من که خوبه درسته که اونا گفتن ولی حرف حرفه حسابه. قبول نداری؟؟ نه. خوب چرا نه؟

چون ما فقط در مورد انسانها نیست که مسئول هستیم بلکه یه حق الهی هم به گردنمون هست که باید اونو در نظر بگیریم.

ینی چی؟

ینی هم حق الله هست هم حق الناس.

خوب. الان این تعریف کجا اونو در بر نمی گیره؟الان وقتی من حق دیگران رو رعایت می کنم حق الی رم در نظر گرفتم دیگه.

حق دیگران چقدره؟

حدش اینه که مثلا من دارم رانندگی می کنم توی رانندگی یهو یه ویراژ میدم شما میگی که اینجوری که رانندگی می کنی من الان می خورم به گاردریل. میگم آهان حالا فهمیدم حد شما اینه. اینجوری معلوم میشه..

ما علاوه بر این که باید حد ازدای دیگران رو رعایت بکنیم در قبال خودمون هم یه مسئولیتی داریم، ینی در قبال خودمونم یه حدودی داریم. ینی نمی تونیم بگیم که شاید ما تو خونه نشسته باشیم به خودمون آسیب بزنیم به دیگرانم که آسیبی نزدیم به خودمونه.

آفرین. باریک الله.

خیلی سلیقه ایه. نسبیه. نمی تونیم قاعده بدیم.

حالا اگه بشینیم با هم توافق کنیم چی؟ جمع شدیم سرو کله زدیم از حالت سلیقه ای به یه قاعده درش آوردیم. اکثریت، پارلمان، رای گیری. دیگه؟

حق و باطل رو ببینیم کی تعیین میکنه؟

چه اشالی داره.همه مردم جمع شدن میگن فلان چیز چه اشکالی داره؟مردم میخوان استفاده کنن به غیر مردم که دخلی نداره.

می خواستم در مورد حجاب بگم. خوب یکی دلش می خوادبی حجاب باشه به دیگران چه ربطی داره؟

نه امنجا بهش میگیم شما با این وضعیت اومدی بیرون داری آرامش روانی منو بهم می زنی. اونو میشه بحث کرد اما میخوام یه دعوای دیگه بکنیم.

برخی از استعدادای آدم اینجوری نمی تونه بروز پیدا کنه.

نه برای چی؟ الان مثلا من بخوام آزادی خودم رو اعمال بکنم جلو بروز کدوم یکی از استعدادای شما رو می گیرم؟مانعی تولی نمی کنم کن.

قدرت و زور آدما با هم متفاوته. مثلا تو استفاده از یه منبعی یکی زورش بیشتر میرسه استفاده کنه یکی نه. در نتیجه هر دو ازدادی دارن اما اون بیشتر میتونه استفاده کنه.

آفرین. حالا زور من بیشتره زور شما کمتر، شما به من میگی یه کم کمتر استفاده کن، گوش نمی کنم من؟

بالاخره یه قانونی باید جلوی اینو بگیره که اصلا نمیشه همچین چیزی.

چرا نشه با قانون جلوش رو گرفت؟ مثلا قانون میزاریم تو زورت زیاده گردن کلتی نکن از اینجا بیای جلوتر می زنیم پشت دستت.

آزادی اون محدود میشه.

خوب من که از اول نگفتم آزادم هر کاری دلم می خواد انجام بدم.خیلی خوب شروع کردید.دیگه؟

گاهی ممکنه آزادی ها با هم در تزاحم باشن.

خوب با قاعده و قانون حدش رو تعیین می کنیم.در تزاحم این قاعده.

قانون رو میشه درو زد. بعدشم بر هر چیزی نمیشه قانون گذاشت.

خوب کفایت مذاکرات. من خودم شروع به اعمال آزادی می کنم هرجا که شما گفتی داری وارد حریم من میشی دیگه از اونجا جلوتر نمیام. من که قائلم آزادی من حدش آزادی شماس نگفتم که هر کتری دلم می خواد بکنم و هر وقت شما بگی نه دیگه اینجا بسه بگم نه آزادی من محدود شده. منم معتقدم آزادی مقیده اما دعوا سره این حدس. خوب دقت کنید. ما الان اینجاییم هر کدوممونم یه مقداری پول همراهمان است ( هر کس به مقدار متفاوتی ) من می گویم هر کس هرچقدر پول همراهشه رو بذاره روی دسته ی صندلی، منم پولم را میگذارم روی میز ولی کسی به پول دیگری دست درازی نکنه همه پول داریم و پولمان در دسترس همدیگر هست ولی تعرض نکنیم به پول همدیگر، همه هم میگیم باشه. چه عاملی باعث می شود که به پول همدیگر دست نزنیم ؟ از اخلاق و معرفت و این چیز هم بهره ای نداریم.تنها عاملی که باعث می شود ما به پول دیگران دست نزنیم و تعرض به پول دیگری نمی کنیم نگرانی از تعرض متقابل است . یعنی من دستم را دراز بکنم او هم دستش را دراز می کند (در این مثال ممکنه کسی که پولش کم باشه نگران نباشه که کسی پولش رو برداره ولی در بحث آزادی های انسانی همه مثل هم هستند و کسی چیز اضافه تری نسبت به دیگران ندارد ) من نگاه می کنم به پولای شما می بینم ماشالله زیادم هست از طرفی هم بنده انتسابی دارم به جهت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، نظامی...موقعیتی دارم، می گم در اون کلاس رو ببندید، شروع می کنم پولا رو برداشتن هر کی هم حرفی بزنه یدونه می خوابونم زیر گوشش که هفت هشت روز فقط فکر بکنه که کلاس چی شرکت می کردم؟! پولا رو تا ته جمع می کنم میریزم تو کیفم بعدم بای، خداحافظ شما. کی الان می تونه این تعرض من به آزادی شما رو جلوشو بگیره؟ هیشکی. قانون رو بزارید کنار می خوام دو بحث بکنم. فرض کنید امکان قانون نداریم، فرض کنید. اگر فرض کنیم چیزی به نام قانون امکان تحقق نداشته باشد با این قاعده که بگوییم حد آزادی ، آزادی دیگران است نمیشه جامعه را کنترل کرد چون افراد جامعه هم قد نیستند و زور آدم ها با هم متفاوت است . اگر بگوییم حد آزادی هرکس، آزادی دیگری است هر کس به هر دلیلی موقعیت قوت وقدرت و قدرت سیاسی ، اجتماعی و... که دیگران این قدرت را ندارند . طوری آزادی خودشان را اعمال خواهند کرد که قطعاً آزادی دیگران محدود می شود. بحث های ارزش انسانی کم تر و بیش تر ندارد مثلا بنده دوست دارم اطلاعات داشته باشم شما هم دوست داری اطلاعات داشته باشی؛ همه انسان ها میل به حقیقت جویی دارن اما من احساس می کنم شما اطلاعات بیش تر داشتن خیلی برایتان مناسب نیست . چون داشتن اطلاعات شما به ضرر خودم است پس با هزار کلک مانع از دانستن شما می شوم (که این را در دنیا کم نداریم ) بعد شما آن طور که من می خواهم فکر می کنید اصلاٌ نمی توانید به غیر این فکر کنید خودتان هم متوجه نمی شوید که آزادیتان محدود شده است چون من دسترسی دارم که شما نداری . حال فرض را بر وجود قانون می گذاریم اگر ما قانون داشته باشیم ما قانون می گذاریم هر کس از این قانون پایش را آن طرف تر بگذارد قلم پایش را می شکنیم می خواد قلدر باشه می خواد ضعیف باشه.

این حرف را که آقای جان لاک و نظریه پردازان لیبرالیزم می زنند برای چی می زنند برای این مطرح می کنند که بر این اساس قانون گذاری بشه و بر این اساس نظام اداره جامعه تنظیم شود و شکل بگیرد ما می خواهیم بگوییم این که شما می گویید در مقام عمل جواب نمی دهد چرا جواب می دهد چون در این تعریف شما به ویژگی های ذاتی بشر اشاره نشده و در رأسش منفعت طلبی است انسان ها همه منفعت طلب هستند و این هم طبیعی است ، یعنی همه ما خودخواهیم کاری که دین انجام می دهد این است که این خود را تغییر می دهد این که شما کدام خود را بخواهید که به آن میرسیم . شاید بگویید آقا خب می آییم با قانون مشکل را حل می کنیم چه حرفیه ؟ ما می آییم قانون می گذاریم و به وسیله آن جلوی تعدی دیگران به حقوق دیگری را می گیریم . حال ما می خواهیم بگوییم چرا با قانون امکان ندارد که از تعدی حقوق دیگران جلوگیری کنیم؟

اگه قراره این قانون برقرار بشه باید یه نظارتی باشه بعد رو اون نظارته باید یه نظارت دیگه باشه تسلسل به وجود میاد.

نیازها نسبیه، افراد مختلفن قانون رو کی می نویسه بر اساس چی؟اون فردی که قانون می نویسه یه طوری فکر بکنه که دیگری فکر نکنه، یا یه طور محدودیت بذاره که دیگری اون محدودیت رو ندونه.

برای این موضوع یک مثال می زنیم : برای تنظیم روابط زن و مرد به خصوص در فضای خانواده چند تا ماده ی قانونی می توانیم بگذاریم تا این ها به آزادی همدیگر لطمه وارد نکنند؟ یک قدم می آییم عقب تر با چند ماده ی قانونی می توان پوشش داد ؟ نمی شود، چرا؟ بایک مثال میگوییم : می آییم یک قانون می گذاریم برای این که این مرد ها نمی گذارند زن ها از خانه بروند بیرون . ماده ی اول : هر مردی به زنش بگوید از خانه نرو بیرون به ده ضربه ی شلاق محکم محکوم می شود ، این خیلی خوبه، بنده هم حقوق خوندم وقتی همسرم می خواد بره بیرون می گه برم بیرون؟ اینجوری می کنم: از کی تا حالا ما آدم حساب شدیم که از ما اجازه می گیری ؟ من گفتم نرو؟! بازنگری در قانون مدنی و قانون جزا، هر مردی به زنش بگوید از کی تا حالا ما آدم حساب شده ایم از ما اجازه مگیری او به دوازده ضربه شلاق محکوم می شود ، دفعه ی بعد خانوم می گه من بروم بیرون ؟ مرد می گوید هههههی کجایی جوونی که یادت بخیر خب این جا زن بیچاره می نشیند بیرون نمی رود حال در بازنگری دوباره می گوییم هر گاه مردی این پاسخ را گفت به چهارده ضربه شلاق محکوم می شود .مرد می گوید ببین صدهزار ماده ی قانونی برای همین یک موضوع بگذاری این دفعه که همسرم بخواهد برود بیرون شروع می کنم خودم را زدن . وقتی سر و کار شما با موجودی به نام انسان افتاد این موجود قابل پیش بینی نیست یعنی در هر لحظه ممکن است هزاران گزینه برای تصمیم گیری داشته باشد تو چگونه می خواهیم او را کنترل کنی؟ ( ما در قانون گزاری کف را می گیریم اما مکانیزم و ضمانت دین برای ارتقای تعاملات انسانی صرفاً قانون نیست . چرا ما در روابط زناشویی می گیم اخلاق نباشد قطعاً همدیگر را خواهند کشت قطعاً. ) شاید کسی بگوید آقا ببخشید ما یک قانون می گذاریم پنجاه میلیون ماده بسیار خوب ؛ یعنی دیگر مرد در خانه نفس بکشد به شلاق محکوم خواهد شد مثلاً من از راه میام در می زنم محکوم به سه ضربه می شه چرا؟یه جوری در زدی که دل خانوم ریخت ، خب حالا چگونه می خواهی این را اجرا کنی ؟ چگونه می خواهی نظارت کنی ؟ الان در خیلی از کشور های اتحادیه ی اروپا این ماده قانونی وجود دارد که اگر یک مردی به زنی خیره شود به طوری که آن زن احساس نا امنی جنسی کند ، یعنی نگاه آلوده همراه با خیره شدن،اون مرد را محکوم می کنن. خب حالا بیا اثبات کن. یارو سوار اتوبوس شده کلی خیره شده ساعت مثلا سه نیمه شب از مترو شوشستان سوفلا به شوشستان علیا، کی اونجا بود؟! بعد خیره شده که بماند سع تا حرف بی تربیتی هم زده. حالا چی کار کنیم؟کدومش ضمانت اجرا داره؟ از اون ور قانون هزار جور تفسیر میشه. یک بحث مفصلی که داریم بحث تفسیر قوانینه. که قانون را چگونه تفسیر بکنیم ( هزاران تفسیر می توان از قانون داشت ) ؟ منطقی به نفع متهم ، آنچه قانون گزار خواسته برویم ، مشروح مذاکرات ببینیم موسع ، مضیع ، مضیع در حالتی که متهم باشد .چگونه قانون را تفسیر می کنیم ؟ در این حالات مختلف تکلیف ما چیست ؟ این که کسی بگوید ما با قانون کار را پیش می بریم بهش می گوییم : بزرگوار همه ی حوزه های تعاملات بشری با قانون قابل کنترل نیست . و نکته ی سوم : در این که این حد ، حد خوبی نیست مثلاً یک فردی در منزل خودش نشسته مرتکب زشت ترین کار با خودش شده ، بدترین کار غیر اخلاقی با خودش یا با یک غیر انسان به هر شکل این فرد به حد چه کسی لطمه زده ؟ هیچ کس، پس عیبی نداره. این ها قابل تنفیذ است . شما ببینید در فرانسه که جزو یکی از کشور های اروپایی است که در آن بحث خانواده و ازدواج ها و ... رها تر از بقیه است ، آمریکا مردمش مذهبی تر هستند و آن ها در بحث خانواده و مذهب جدی تر هستند . کشور های اروپایی رها (شل و ولن ) هستند بعضی کشور ها مثل سوئد خیلی رها ( شل و ول ) هستند و بعضی کشور ها مثل فرانسه یک مقدار رها ( شل و ول ) هستند و بعضی کشور ها مثل انگلیس سخت گیر تر هستند . در فرانسه ای که رئیس جمهور با آن خانوم هم خانه ی خودش که ازدواج نکرده وارد کاخ الیزه می شود وصدای کسی در نمی آید قانونی شدن بحث ازدواج هم جنس باز ها اخیرا ً تصویب شد . ببینید که چه قشرقی در فرانسه به پا شد . یعنی طبع آن مردم هم این را قبول نمی کند . خب آقا دو تا هم جنس باز هستند می خواهن بروند در خانه باهم کار دارند به کسی کار ی ندارند مردم نمی پذیرند که بگویی به کسی کاری ندارند او می داند که این رفتار درخفا انجام می شود تأثیرش در آن خفا باقی نمی ماند . بحث دینی نکنما؛ در بحث دینی اینی که نماز صبح من قضا بشه به شما ربط دارد چون وقتی نماز یه نفر قضا می شود دوز گناه در جامعه بالا می رود و همه لطمه اش را می بینند .وقتی که مردم در بندگی خدا شل و ول بازی در می آورند تمام جامعه باید پاسخگو باشند نزولات کم می شود ، زلزله می آید ، گرفتاری های دیگر و الی آخر . نه آقا زلزله مال گسل و از این حرفاس. بعد ببخشید چرا این گسل اونجا، اینجا، این موقع. پس بریم تک تک بررسی کنیم نه منظورم این نیست. می خوام بگم در ادبیات دینی ما ارتباطاتی بین این اتفاقات دیده شده و چیده شده که به ما میگه رفتارهای ما ولو در خفا تاثیراتش در خفا باقی نمی مونه، یه سری گناهان و گرفتاری هایی هست که تاثیر عام داره، این که کسی بپذیره و نپذیره محل بحث ما نیست. ودر اسلام طبق روایات معتقدیم برخی گناهان باعث بلای جمعی می شود .و در قرآن نیز به ما هشدار می دهد که واتقوا فِتنَةً لا تُصیباً اَلّذینَ ظَلَموا مِنکُم خاصَّه بترسید از آن فتنه ای که فقط آن هایی که ظلم کردند را در بر نمی گیرد همه را می گیرد شایدما بگوییم خدایا ما که ظلم نکردیم !! خدا می فرماید ظلم نکردی ولی داشتند ظلم می کردند سکوت کردی . ما ببینیم که در دین چه قدر خداوند صحبت از قانون و باید و نباید های با ضمانت اجرایی زده است و چه قدر صحبت از اخلاقیات می کند . در قرآن سوره ی طلاق را ببینیم هر جا در رابطه زن و مرد اختلافی پیش می آید همش، شاه کلید سوره طلاق، تقوا بیان می شود ، و مَن یَتَقِ الله یَجعَل لَه مَخرَجا و یَرزُقهُ مِن حَیثُ لایَحتَسِب وَ مَن یَتَوَکَلِ عَلی الله فَهُوَ حَسبُهُ اِنَّ الله بالغّ اَمرِه... . و حتی جاهایی که در مورد جدایی زن ومرد صحبت می کند به مرد می گوید این کار ها را انجام بده و در آخرش می گوید اِتَقوا الله . شاید بگویید اتقوا الله چه کار دارد به این ها می خواهد بگوید که این چهارچوب با تقوا طراحی می شود و الا بنده می توانیم به جهت قانونی بدون اینکه رد پایی بگذارم کاری بکنم که طرف در مقابلم سه روزه دیوانه بشود ، حالا ما دائم بگوییم قانون . این است که در اسلام در مرود ازدواج می گوید کسی که ایمان و اخلاقش خوب است نه نگویید . ( در ازدواج این که می گویند ایمان و اخلاقش خوب باشد یعنی چه ؟ این که ایمانش خوب بود یعنی اقتصادش را پیگیری نکنیم ؟ اگر کسی اهل تلاش و کوشش و تلاش برای خانواده اش نباشد که این ایمانش هواست . مگر می شود که کسی مؤمن باشد در حالی که روایت داریم الکاد لعیاله کالمجاهد فی سبیل الله . ( این که جوان بیاید بگوید من کار ندارم به جایش ایمان دارم می گوییم برو بمیر بابا ) خوب حد آزادی رو غربیا اینجوری گفتن در مقام عملم گرفتاری درست شد، اسلام چی می گوید؟ اسلام برای حد آزادی دو تا نکته را در نظر می گیرد : 1- مصلحت دیگران 2\_ کرامت ذاتی خویش.

چرا مصلحت دیگران منفعت دیگران بهتر نبود ؟ نه. حد آزادی دیگران مصلحت آن هاست منفعتشان نیست . یعنی اگر بنده یک جایی به عنوان یک پزشک اگر ببینم فردی بیماری دیابت نوع یک دارد خیلیم اوضاعش خرابه بعد بیایم یک لیوان چای شیرین با 25تا قند درست کنم به او بدهم و بگویم بخور ببین چگونه جذبت می شود خب این تا بخورد دست و پایش که سیاه می شوددر حالی که این به مصلحت او نیست . ما در تعاملاتمان مصلحت دیگران را در نظر می گیریم نه منافعشان را . پدر ومادر منافع بچه را در نظر می گیرند یا مصالحش را ؟ مثلاً آیا میگویند پسرم می بینم که سرما خوردی سرفه می کنی در حالی که حنجره ات دارد پاره می شود بیا یه دونه از این بستنی ها بزن حسابی حنجره ات حال بیاید . خب او اگر بستنی بخورد که گلویش نابود می شود که . ولی خب دوست دارد . خب دوست داشته باشد مصلحتش نیست .

.1 \_ ما در تعامل دیگران مصلحت آن ها را در نظر می گیریم نه منفعت آن ها را .

2\_ کرامت ذاتی خودمان. کرامت ذاتی خودمان یعنی اینکه بنده به صرف اینکه انسانم و انسان آزادی دارد هر کاری که دلم می خواهد بکنم .این انحرافاتی که متأسفانه ما در ارتباط با رابطه جنسی انسان با حیوان می بینیم واقعاً مبنایش چیست ؟ می گویند آقا انسان آزاد است . ما در جواب می گوییم : اصلاً اسلام به کنار . شما اعلامیه ی حقوق بشر نوشته اید یا نه ؟ می گویند بله . خب شما در این اعلامیه ی حقوق بشر اشاره کردید به کرامت ذاتی بشر یا نه ؟این کرامت ذاتی بشر رو تعریف کنید ببینیم چی ازش باقی مانده است ؟ به جهت نظری نه عملی . یعنی الان آقا مردم در غرب نود و نه درصد رابطه جنسی منحرف دارند . باید گفت که مطلقا این طور نیست . ما در مورد غرب وقتی می خواهیم صحبت کنیم دچار افراط یا تفریط می شویم . یک عده غرب را این گونه تعریف می کنند : همه ی مردم عریان و در حال رابطه جنسی هستند و هرکدام یک چاقو دستشان است و همشان شیطان پرست هستند . ببخشید اگر غرب این طور است آن وقت این اتفاقات و کار هایی دیگه می بینیم کجا می افتد ؟

یک عده ای هم این گونه تعریف می کنند : انسان وارد غرب می شود اصلاً همه تسبیح گرفتند سُبوحٌ قُدوسٌ رَبّ المَلائِکه وَ الروح . هردوی این تعاریف غلط است . ( برای افرادی که به هر دلیلی می خواهند خارج از کشور بروند توصیه می شود چند تا کتاب انسان شناسی بخوانند و وقتی می روند آنجا خوب دقت کنند روی تعاملات انسانی آن ها با همدیگر ) نرو آن جا بگو آقا مترو هاشان تند می رسید این خوب است اَلله اَلله فی نَظمِ اَمرِکُم قطعاً متروی ما هم باید این طور باشد ما دعوایمان سر این نیست بلکه دعوایمان بر این است که مثلاً در مترو نشستی چه اتفاقی افتاد ؟ از نیست تا استراسپورک چه اتفاقی افتاد؟ هیچی؟ این مقدار راه با هم بودید حرفی هم زدید؟نه طرف که نشست کنار من روزنامشو وا کرد بعم که رسید بست و رفت. به این ها هم دقت بکن که البته این ها محل بحث ما نیست .

جلسه دوم

لوازم رشد انسان : این که فلان اتفاق روی بدهد باید مقتضی آن موجود باشد ، مانع آن مفقود . این به این معنی است که : می گوییم مثلاً برای این که یک بذر تبدیل به یک گل بشود چه چیزی باشد و چه چیزی نباید باشد ؟ ما می گوییم برای این که یک بذر تبدیل به یک گل بشود آب باید باشد ، نور باید باشد ، مراقبت باید باشد ، کود هم باید باشد خب این ها باید باشد . چه چیز هایی نباید باشد : سرما نباید باشد ، آب از یک حدی بیش تر نباید باشد ،این که یک موجودی بیاید اینگیاه را با پا له کند نباید باشد ،اینکه ما بالای خاک بیاییم یک چوب بگذاریم ومانع بیرون آمدن گیاه از خاک شویم نباید باشد . آن هایی که باید باشد می گوییم مقتضی و آن هایی که نباید باشد می گویند مانع و مانع باید مفقود باشد و مقتضیات باید موجود باشند . خب آقا انسان چه می خواهد ؟ انسان آن چیزی که باید برایش باشد تربیت است . تربیت به چه معناست ؟ یعنی آن مواد مغذی و اولیه ای که انسان برای رشد به آن نیاز دارد . یک مواد اولیه ای می خواهیم که اگر آن ها نباشند ما هم نیستیم . همه ی موجودات این را می خواهند فقط مخصوص انسان نیست این ها لوازم رشد هر موجود زنده ای است . خب یک چیزهایی باید باشد ، آن مواد مغذی باید برسد ، مواد اولیه باید برسد ، خب این ها رسید . تا الان مقتضی موجود است به یک گیاه آب و نور و وکود شیمیایی رسید اما صرف این که این ها رسید کافی است ؟ این ها لازم است ولی کافی نیست ، غیر از این ها چه نباید باشد اونی که نباید باشد اسمش مانع است ، مانع به چه معنا ست ؟ یک مانعی می آید تهدید می کند اصل حیات آن موجود زنده را مثلاً یک موقع تهدیدی که برای گل وجود دارد این است که یک نفر آمده و می خواهد گل را از ریشه در بیاورد ، یک نفر آمده می خواهد انسان را کلاً ساقط و نابود بکند این جا مانع برای چه به و جود آمده ؟ برای حیات ، برای ای که مانع برای حیات ایجاد نشود ما چه می خواهیم ؟ امنیت . پس ما علاوه بر تربیت برای برخورداری از مواد اولیه و مغذی بود برای رشد به امنیت هم نیاز داریم . امنیت چیست ؟ امنیت عدم صلب آن مواد و ما یحتاج اولیه برای رشد ماست . حالا ما مواد اولیه را داریم ، کسی هم ما را از هستی ساقط نمی کند آیا کافی است ؟ خیر . ما ایجاد شدیم از بین هم نمی خواهیم برویم ولی یک چیز دیگر هم می خواهیم آن چیست ؟ آن چیست ؟ این است که ما می خواهیم رشد کنیم ، حرکت کنیم . قسمت سوم این است که : برای این که ما بتوانیم به آن وضعیت مناسبی که برای ما طراحی شده است برسیم . علاوه بر آن چیز هایی که باید باشند و آن چیزی که نباید آن ها را از بین ببرد به یک چیز دیگر هم احتیاج داریم و آن این است که اجازه بدهد ما از این چیزهایی که در اختیارمان قرار داده شده است استفاده بکنیم و به آن هدفی که میخواهیم برسیم برای این که این اتفاق بیفتد ما به چیزی نیاز داریم ؟ تازه ما این جا می رسیم سر معنای آزادی . با این اوصاف تعریف آزادی چه می شود ؟ : عدم وجود مانع در راه رشد . آقا تعریف آزادی خیلی ساده نشد ؟ چرا . ( بله خیلی ساده شد .) آزادی یعنی اینکه موجودی که برای رسیدن به رشد خودش با مانعی مواجه نشود . این تعریف آزادی وقتی معنا دارد که امنیت باشد ، تربیت هم باشد. ( این تربیت آن تربیت نیست که مثلاً می گفت ای بی تربیت . این تربیت آن مواد مغذی است که موردنیاز برای رشد هستند .)

تازه ما رسیدیم پای بحث آزادی . عدم وجود مانع در اره رشد برای ما می شود آزادی . مقتضی موجود است .امنیت . مانع مفقود است . امنیت داریم حیاتمان را تهدید نمی کند ، آزادی داریم رشدمان را تهدید می کند . این آزادی معناوحقیقتش چیست و انواعش کدامند ؟ در مورد معنا و حقیقت آزادی به چهار نکته باید دقت بکنیم . اول تعریف آزادی : با توجه به سیری که آمدیم تعریفش شد عدم وجود مانع در راه رشد . این که می گوید عدم مانع در راه رشد یک معنایی دارد دیگرو معنایش این است که انسان ها قرار است رشد کنند ممکن است این رشد این ها سر راه با یک مانعی مواجه شود . پس انسان ها یک رشدی دارند برای آن رشد هم باید تلاش بکنند لازمه ی این تلاش آزادی است این آزادی با موانعی مواجه می شود آن موانع چه جیز هایی است ؟ ( این ها سؤالاتی است که به مرور باید بهشان جواب بدهیم .) عدم مانع در راه رشد یعنی ما باید از یک چیزی آزاد بشویم به یک سمتی حرکت بکنیم . این که می گوییم آزادی عبارت است از عدم ایجاد مانع در اره رشد بعد می گوییم رشد یعنی چه ؟ رشد یک چیز خاصی نیست . این عدم مانع چیست ، یعنی قرار است سنگی بر سر راه باشد بابا سنگ کجا بود الحمدالله سنگی در سر را نیست . داریم می گوییم عدم مانع در راه رشد ، پس معلوم است انسان قرار بوده ب یک سمتی به نام رشد برود که برای آن محتاج تلاش است واین تلاش در گرو آزادی است و قطعاً این تلاش در گروی آزادی برای حرکت به سمت رشد بدون مانع نخواهد بود . مبنای آزادی چیست ؟ مامی گوییم که انسان آزاد است خب سؤال از کی باید آزاد باشد از موانع ، موانع چه چیزهایی هستند ؟ ای موانع هم از خودش ستهم از دیگران . فعلاً دیگران را کنار بگذاریم . ممکن است ما اسیر بشویم توسط جناب خودمان اَعدی عَدُوِنَفسُ کَالَّتی جَنبَیک دشمن ترین دشمن تو خودتی که در بین دو پهلویت پنهان شدی . شاید کسی بگوید نه آقا من این قدر خودم را دوست دارم ، کلی به خودم رسیدگی می کنم ، برای خودم کلی چیز های خوب می خرم . این که ما می گوییم خودت دشمن خودت هستی به این معنا نیست که خودت می زنی پیچ گوشتی را در چشمت می کنی . به این معنی است که خودت نمی گذاری خودت حرکت بکنی ! من نمی گذارم خودم حرکت بکنم مسخره نیست ؟ من اگر بخواهم حرکت بکنم کسی نیست که جلوی آن را بگیرد . مشکل اینجاست که ما فکر می کنیم انسان یک بعد دارد ، انسان دو بعد دارد این را از کجا می گوییم ؟ بعضی وقت ها شده یک کاری می کنیم بعد می آییم بررسی می کنیم که اگر این جوری می گفتم این می شد اگر انصاف داشته باشم در جمع باعث خجالت او نمی شوم و... این جا کی دارد می گوید انصاف داشته باش ؟ کی می گوید این جوری حرف بزن ؟ من یعنی چه ؟ من . در توبه این با معنا تر است من یک کاری می کنم چند دقیقه بعد خون خونم را می خورد خب این یعنی چه ؟ اگر انسان مرکب نباشد توبه معنا پیدا نمی کند . یا عذاب وجدان چیست ؟ ما حال یک نفر را می گیریم سی ثانیه بعد سرمان را می گذاریم روی بالش و می گوییم لا اله الا الله دو دقیقه صبر می کردم این را نمی گفتم بدبخت ضایع شد هر چه قدر هم به گوشیش زنگ میزنیم جواب نمی دهد . چرا این اتفاق می افتد ؟ یعنی من دو بعد دارم یک بعدم آن کار ار انجام داده و بعد دومی الان دارد می گوید چرا آن کار را انجام دادی؟ اگر انسان دو بعد نداشته باشد پشیمانی و توبه و انصاف دادن در مورد خود معنا پیدا نمی کند . ما دوبعد داریم دارای فطرت و میل به خوبی ها هم هستیم ولی می توانیم خود را طوری بار بیاوریم که زشت ترین کار ها را انجام دهیم و ککمان هم نگزد . بله این امکان دارد ولی همان آدمی هم که به آن حد می رسد به جایی می رسد که به هم می ریزد مثلاً طرف بمب را می گیرد می زند مدالش هم می گیرد ولی پشیمان که چه دیوانه می شود . بصر بن ارتار فرمانده ی بسیار خونخواه معاویه بود اصلا وحشی گری های او معروف بود این همه جور وحشی گری کرد تا این که یک بار آمد سر دو بچه ی کوچک عبیدالله بن عباس را جلوی چشم مادرشان برید بعد از مدتی که گذشت دیوانه شد چوب می گرفت سواری می کرد باهاش و شروع می کردند به او سنگ زدن . این آدم کسی بود که حضرت علی (ع) را ذله کرده بود از بس که به دستور معویه می رفت به یک جایی حمله می کرد دوباره می رفت جای دیگر را بر هم می زد . اما هر کس را یک کاری تکان می دهد . شما یک تیکه ای می اندازید بعد خودتان را می خورید من هفت تا فحش خانوادگی هم بدهم ککم هم نمی گزد. این به حساسیت طبع آدم ها هم بستگی دارد اما این که کسی بگوید من رشد را آزادی نمی دانم . یک نکته ی کلی : ببینید بزرگواران در بحث با افراد اولین و مهم ترین کاری که شما باید بکنید این است که ببینید طرف مقابل تا کجا را قبول دارد برای این که کسی گفت من رشد ر ا قبول ندارم از این جا شروع کنید که انسان دارای عزت و کرامت است یا خیر ؟ و...

انسان از چه مرکب است ؟ ما دو خود داریم یکی خود عالی که امر به خوبی هاست و نفس لوامه است تحت تأثیر عقل است و خود مقابل خود دانی است که امر به بدی هاست نفس امّاره است و تحت فرمان شهوت است . می دانیم ما این دو بعد را که غریزه و فطرت است فطرت اختصاصی ماست و در غیر ما نیست ولی غریزه جزو مشترکات ما با حیوانات است . ما با حیوانات مشترک هستیم در آب و غذا و شهوت . آقا ما باید این ها را از بین ببریم ؟ نه نه این ها نباید از بین بروند باید تحت کنترل خود عالی در بیایند اگر در نیاید یک باره می بینیم که امنیت ما و خود عالی تحت الشعاع خود دانی قرار می گیرد . یعنی من وقتی بین اخلاق و شکم قرار می گیرم شکم را انتخاب می کنیم . می خواهید ببینید چه قدر اسیر شکم هستید وقتی به عروسی و مهمانی تشریف می برید وقتی اعلام می کنند بفرمایید برای شام شما بنشینید سر جایتان وقتی همه کشیدند شما بروید بکشید ، اگر توانستید بنشینید و خود خوری نکنید که الان قسمت خوشمزه اش تمام می شود اسیر نیستید .

نفس مطمئنه یک پله بالا تر است وقتی نفس لوامه غالب شد می شود نفس مطمئنه .

ماهیت آزادی : آزادی هدف است یا وسیله ؟ شما مدرک برایتان هدف است یا وسیله ؟ ما الان که داریم درس می خوانیم هدفمان مدرک است نه این که فقط میخواهیم مدرک بگیریم اما الان برا ی ما به عنوان دانشجو مدرک هدف است .ما وقتی انقلاب می کنیم در حال تلاش برای پیروزی انقلاب برای انقلاب هدف است ولی وقتی به انقلاب می رسیم خود انقلاب می شود وسیله برای هدف بالاتر . شما الان تلاش می کنید که مدرک بگیرید این جا مدرک هدف است مدرک که گرفتید این مدرک می شود وسیله برای هدف بالاتر . و ان شاالله دردی را از مسلمین و جامعه ی مسلمین باز کنیم .

ما آزادی را هدف بگیریم یا وسیله ؟ ما تمام تلاشمان را میکنیم که به آزادی برسیم ولی وقتی به آزادی رسیدیم در خود آزادی متوقف نمی شویم آزادی خودش وسیله است برای چه ؟ ما هدفمان کمال است وقتی کمال شد هدف قطعاً چیزی جز کمال هدف ما نمی شود هر چه که ما بهش می گوییم هدف می شود هدف میانی یا هدف آلی . به کمال که آخرین هدف است می گویند هدف غایی . هدف غایی یعنی هدفی که دیگر خودش وسیله برای هدف دیگر نیست هدف آلی یعنی خدش هدف ولی از جهتی خودش برای هدف دیگر وسیله است . پس مدرک برای ما هدف میانی است و وسیله برای خدمت است . خدمت هم وسیله است برای رضای خدا و کمال .

آزادی وسیله یا هدف ؟ وقتی برایش تلاش می کنیم هدف است و در آخر وسیله است پس آزادی وسیله است ما برای تعریف آزادی می گوییم عدم مانع برای رشد وقتی می گوییم برای رشد یعنی آزادی هدف نیست وسیله است برای رشد . برای این که بفهمیم آزادی هدف است یا وسیله کافی است به تعریف آن دقت کنیم یعنی عدم مانع برای رشد وقتی می گوییم عدم مانع برای رشد هدف می شود رشد پس این آزادی در این مسیر کار وسیله را انجام می دهد . بله آزادی گوهر گرانبهایی است و در طول تاریخ به جهات مختلف آزادی مورد هجمه قرار گرفته ولی این ها دلیل نمی شود که ما به آزادی وجهه ی هدف غایی بدهیم .

ارکان آزادی چیست ؟ عصیان ( در مقابل لا اله ) و تسلیم ( در مقابل هدف الا الله ) است . بنده آزادم که از این صندلی به آن صندلی بروم من در عین اینکه به سمت آن صندلی می روم و در مقابل اینکه هدفم آن صندلی است تسلیمم باید در مقبال یک چیزی هم عاصی باشم و

این که ما بگوییم خدایا قبولت داریم ولی رفقای دیگر هم هستند این درست نیست . وَمَن یَکفُر بِطاغوت وَیؤمِن بِللّه اگر کسی به طاغوت کافر نشود ایمان به خدا دروغ است .اگر در مقابل هدف اصلی تسلیم نباشیم عصیان در مقابل مانع هم نخواهیم داشت و از آن طرف عصیان در مقابل مانع نکنیم به تسلیم در مقابل هدف هم نمی رسیم . آدم آزاد کیست ؟ آدم آزاد کسی است که نسبت به آن هدفی که برای خودش به عنوان رشد انتخاب کرده تسلیم باشد و نسبت به هر چیزی که با آن تلاقی می کند و جلوی رسیدن ما به هدف را می گیرد عاصی باشیم . اصلاً آزادی خودش محدودیت تولید می کند . وقتی شما گفتی من آزادم که بروم قم دیگر آزاد نیستی که بروی مشهد . آزادم که بروم شمال دیگر آزاد نیستی بروی جنوب . آزادی از یک طرف یعنی عصیان در مقابل هر چیزی جز هدف که ما اسمش را مانع می گذاریم و از یک طرف تسلیم فقط در مقابل فقط هدف .

( ما می توانیم به آزادی برسیم در صورتی که با موانعی که خودمان ایجاد کرده ایم مقابله کنیم ، بنابراین کسی می تواند ادعای آزادی بکند که توان گذشتن از موانع را پیدا بکند .)

انواع آزادی :

آزادی معنوی :

تعریف : عدم ایجاد مانع در راه رشد خویش رهایی از قید و بند هوی و هوس . ( آزادی از خود ) چه کسی به آزادی معنوی رسیده هرکس گیر خودش نیست تو اگر گیر بکنی بین مال دوستی خودت و نیاز دیگران چه می کنی ؟

بستر : آزادی معنویدر چه بستر هایی محقق می شود ؟ 1- ساحت اندیشه :عقل ما چه گزاره ها و موادی را حاضر است بپذیرد ؟ عقل ما در حوزه ی دانی و حیوانی و بدون دلیل باقی مانده ؟ حیوانات به صورت غریزی یه سری کار ها را انجام میدهند آیا ما هم حاضریم مثلاً خدای نکرده کار غیر عقلانی را که پدرمان انجام میدهد ما م انجام بدهیم ؟ برای مثال قدیمیها به خانومی که تازه می خواست به بچه اش شیر دهد می گفتند شیر اولش را دور بریزد چون سمی است ولی الان ثابت شده بهترین مواد مغذی را همان شیر اول دارد پس ما به عمل گذشتگانمان عمل نمی کنیم و این نشا نه ی داشتن آزادی معنوی در حوزه ی اندیشه است .اگر اندیشه ی ما آزاد بود چیزی را می پذیرد که در حوزه ی عقل است . اگر بدون فکر به کار گذشتگان کاری را که آن ها انجام می دادند انجام دهیم می شویم مانند حیوانات چون آن ها در تعقیب کار نسل قبل خودشان فکر نمی کنند . برای مثال قدیمی ها معتقدند به دختر باید دو ماه کم ترشیر بدهیم ولی چون در قرآن خداوند دستور به دو سال کامل شیر دادن داده است همه ی قدیمی ها هم جمع شوند ما قبول نمی کنیم چون دستور خداست . خیلی از کارهای قدیمی ها پشتوانه ی عقلانی دارد و خیلی ها هم ندارد ما حق فکر کردن در مورد آن ها را داریم و بدون فکر نباید صرفاً چون آن ها انجام دادند ما هم انجام دهیم . شما چه چیز هایی را قبول داری ؟

چه حرف هایی را بزنم می پذیری؟ حرف های حسابی ، عقلانی ،مستدل ، حساب و کتاب دار کسانی که مغزشان از خرافات پر است آزادی معنوی در حوزه ی اندیشه ندارند ( این چهار شنبه سوری چه کاری بود انجام دادی همان که از روی آتش می پری ویک سری کلمات را هم می گویی یعنی چه ؟زردی من ازتو سرخی توازمن یعنی چه ؟ نمی دانم فقط من شنیدم که مادر مادربزرگ مادر بزرگ مامانم این جمله را می گفته . چون آن ها می گفتند

تو هم می گویی ؟ بله خب . تو در حوزه عقلی آزادی معنوی نداری . و الا کاری که هیچ مبنای عقلی ندارد انجام نمی دهی .ما با شادی مخالف نیستیم ) . 2- ساحت گرایش : تو دلت چه چیز هایی می خواهد ؟ کسی که دائماً به فکر آزار دیگران است این آدم آزادی معنوی در حوزه ی گرایشات ندارد ما در گرایش احساس کردیم خیلی دلمون خیر دیگران را نمی خواهد . اگر همکلاسیمان نتواند جواب استاد را بدهد خوشحال می شویم ؟ نسبت به موفقیت دیگران چه احساسی پیدا می کنیم ؟ برا ی مثال دختر خالمون .ازدواج کرده خونه خریده وقتی می شنوی میگی چه جوری ؟ وقتی شنیدی بگو الحمدالله الحمدالله الحمدالله الهی شکر ، قربونت برم که دیگه اجاره نمی دهی . واقعاً از ته دلت خوشحال می شوی وقتی خبر موفقیت دیگران را می شنوی ؟ اگر خوشحال می شوی خدا تو را هم موفق می کند . 3- ساحت اراده و رفتار : من وقتی که تعقل کردم ، میل پیدا کردم حالا چه کا می کنم ؟ یک انسانی را ممکن است ببینیم که از کتک زدن دیگران ولطمه زدن آن ها لذت می برد . این آدم مشخص است در حوزه ی رفتار به آزادی نرسیده است وجنبه ی خود عالی او بروز پیدا نکرده است . خب تفاوت این آدم با اسب آبی چیست این هر موجودی را می بیند بهش حمله می کند .

ساحت رفتار محصول ساحت گرایش و ساحت گرایش محصول ساحت شناخت است . انسان یک چیز را می داند ، بعد می خواهد ، بعد می تواند . لذا این ها کاملاً با هم در ارتباط هستند .

راه کار تحقق :

چه می شود انسان به جایی برسد که از خودش آزاد شود ؟ چه پیشنهادی داریم برای این که انسان از خودش آزاد شود ؟

اینجا خیلی از مکاتب مادی طبیعتاً حرفی ندارند چون اصلاً قایل به این موضوع نیستند .مکاتب نیمه مادی که مانند مکتب وجدان کانت و... آن ها معتقدند ما از درون یک چیزهایی را برای بشر درست می کنیم مثل وجدان این را ان شاالله در هدف زندگی بیان می کنیم که وجدان از انسان شروع می شود و به انسان هم ختم می شود و چیزی که از انسان شروع بشود و به انسان هم ختم بشود ضمانت اجرایی نخواهد داشت (مارکسیست ها معتقد بودند که ما برای کمال باید از ابزار خارج شویم واگرنه قایل به آزادی معنوی از درون نبودند می گفتند در درون هر چه بودیم بودیم ). این جز از طریق مکتب الهی امکان ندارد . چرا؟ تنها مکتبی که می تواند ادعا بکند تمام خورده کاری های انسان را می داند مکتب الهی است.

از آن طرف خوب می شناسد خوب طراحی می کند ، خوب هدایت می کند ،خوب سازمان دهی می کند ، خوب ضمانت می کند . چون آزادی معنوی آزادی درونی ماست بر خلاف آزادی اجتماعی که آزادی بیرونی است . از آن طرف این آزادی چون درونی است تضمین درونی می خواهد ، ساز و کار درونی می خواهد . من خدا می توانم تو را یک طوری طراحی بکنم که وقتی این کار را انجام می دهی از این به همت بریزم .

آزادی اجتماعی :

عدم ایجاد مانع در راه رشد دیگران .

ما یک وقت سعی می کنیم که از خودمان آزاد شویم آزادی معنوی می شود آزادی انسان از خود . آزادی اجتماعی می شود آزادی انسان از دیگران . هر کدام از ما می تواند سر راه دیگران مانع ایجاد کند و متقابلاً دیگران سر راه او مانع ایجاد کنند که به رشد نرسد .

اهمیت آن : آزادی اجتماعی چه قدر مهم است ؟ پیامبر اکرم (ص) وقتی مبعوث می شوند نامه می نویسند به خسرو پرویزو نجاشی و پادشاه روم و ...دقت بفرمایید شما جای پیغمبر بودید برای نامه ی خسرو پرویز با چه شروع می کردید؟ پیغمبر در تمام نامه ها با یک آیه شروع می کردند قُل یا اَهلَ الکِتاب تَعاالُوا اِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَینَنا وَبَینَکُم (اهل الکتاب یعنی مسیحی ها ویهودی ها و مجوس ها که همان زرتشتی ها هستند . ) ای کسانی که قائل به دین آسمانی هستید بیایید سر یک چیزی که بین ما و شما مشترک است بحث بکنیم . شروع بحث از اشتراکات است نه این که با آن ها دعوا بکند . مشترکات چیست ؟ قرآن به دومورد اشاره می کند : 1- اَلّا یَعبُدَاِلَا اَلله وَلا مُشرِکَ بِهِ شَئا . 1- غیر خدا را بندگی نکنید( خدا را بپرستیم یعنی آزادی معنوی داشته باشیم ) و چیزی را شریک خدا قرار ندهید . همشون این حرف ها را قبول داشتند . اهل کتاب که کاملاً قبول داشتند مشرکین هم خدا را به خلقت قبول دارند ، خدا را در ربوبیت قبول نداشتند . 2- وَلا یَتَّخِذَ وَلَدا بَعضُنا بَعضاً اَرباباَمِن دونِ الله.

ویژگی دوم و نکته ی دوم مشترک بین ادیان این است که با هم تفاوق کنند که یک دیگر را به استسمار نگیریم. استسمار آزادی اجتماعی است . آزادی اجتماعی این قدر مهم است که اولین شعار و اولین پیغام پیامبر به تمام تمدن های عالم است چرا ؟ وقتی که با به تمدن ها گفتیم که بیایید که سر این ها تفاوق بکنیم این حرف ها قابل خدشه و قابل تضعیف نیست . پس گفتند بیایید غیر خدا را بندگی نکنیم و از آن طرف هم یکدیگر را استسمار نکنیم ، به بردگی نکشیم . حرف بدی زدند ؟ هیچ کس نمی تواند به پیامبر گیر دهد .

لازمه ی آزادی اجتماعی :

آزادی معنوی است چرا ؟ ما از کسی می توانیم توقع داشته باشیم سر راه دیگران مانع ایجاد نکند ، به حق دیگران احترام بگذارد که قبلاً این آدم به حق خودش احترام گذاشته باشد . وقتی به خودش رحم نمی کند ما توقع داریم به دیگران رحم کند . من به خودم در درجه ی اول ، در درجه ی بعد به خانواده و نزدیکان و اطرافیانم رحم نمی ، کنم ، بعد تو توقع تو خیابان مثل آدم رانندگی کنم ؟ اصلاً خودخواهی جزو ذات من شده . فرض کن من می رسم خونه ده نفر تو خونه همه دارند یک شبکه را نگاه می کنند ، من تا می رسم یک شبکه ی دیگر . چرا چون من می خواهم ببینم .این ذات آدم هاست . اگر الان خیلی حساس هستید ، زود ناراحت می شوید ، خیل روی ضعف های دیگران کلید می کنید از آن طرف هم خیلی احساس خوبی نسبت به خودتان دارید و از خود متشکرید اگر از این اخلاق ها دارید تا ازدواج نکردید خودتان را درست بکنید در سن جوانی شخصیت هنوز شکل نگرفته یعنی اگر تصمیم بگیریم و اراده بکنیم و یک کم به خودمان فشار بیاوریم تغییر ایجاد می کنیم . کسی می تواند به آزادی اجتماعی برسد که به حقوق دیگران احترام بگذارد . ( این دیگران از خانواده شروع می شود تا در اجتماع ) هر چه قدر ما از خودمان رها بشویم همان قدر به حقوق دیگران احترام قایل می شویم .

ساحات آن :

ما کجا ها ممکن است برای دیگران مانع ایجاد بکنیم ؟ در ساحت سیاست ، چگونه ؟ من در ساحت سیاسی می آیم کاری انجام می دهم نمی گذارم تو درست فکر کنی ، امر را بر تو مشتبه می کنم . اجازه ی رشد سیاسی بهت نمی دهم ،این راه های مختلفی دارد .

در بحث های اجتماعی ، فرهنگی ، ورزشی ، علمی ، ( برای مثال برای آزمون دکتری کسی که در دانشگاه معروفی است اساتید به او چهار تا مقاله که آزمون از آن است را بهش می دهند از روی همان ها می خواند و رتبه عالی می آورد چون از روی منابع آزمون خوانده است از آن طرف یک کسی که دسترسی ندارد و نزدیک اساتید محترم نیست پنجاه هزار صفحه می خواند بعد او قبول نمی شود این محدودیت علمی ایجاد کردن برای دیگران است من جلوی رشد علمی یک نفر را گرفتم بعد خیلی هم احساس دکتر بودن بهم دست داده !) یا در انتخابات امام به ینی صدر رأی ندادند و روی برگه نوشتند رأی من رأی ملت است ، آن زمان این قدر مردم امام را دوست داشتند که اگر امام مخالفت می کردند مردم خم به ابرو نمی آوردند امام رأ ی را تنفیذ کردند تا بعد از یکی دوسال مردم خودشان ببینند بنی صدر یعنی چه ؟و به این بلوغ برسند که زود گول ظاهر افراد را نخورند . وظیفه ما ابلاغ است حالا ما علم داریم می خواهیم به دیگران هم برسانیم ولی آنها خود نمی پذیرند این دیگر به گردن ما نیست .

در روانشناسی بیماری داریم به نام سادومازوخیسم یعنی نسبت به مافوق بسیارمتواضع ، مؤدب و حرف گوش کن ولی نسبت به ما دون بسیار سختگیر و بد اخلاق وبد عنق . ما در اجتماع (دانشگاه )برای اینکه موقعیتمان حفظ شود بسیار با ادبیم ولی در خانه این طور نیستیم حقیقت ما همان یاست که در خانه ایم و ظاهر ما همان که در دانشگاهیم . لذا آدم ها این توان رادارند ان شاالله در پانزده گفتار بهش می رسیم که شهید مطهری می گویند پدیده ی قرن ما نفاق است . یعنی انسان توانمندی دارد که خود را یک چیز دیگر نشان دهد .

مهددین آن ( تهدید کنندگان آن ، تهدید یعنی معین و مزین ساختن ) :

\_سلب کنندگان : بعضی آدم ها هستند آزادی دیگران را سلب می کنند ( آدم های سود جو ،قدرت طلب ، زیاده خواه ) برای منافع خودشان حاضرند هر غلطی بکنند . به گردن کلفت ها میرسیم می گوییم حق دادنی است .

\_سلب شوندگان : آدم هایی که می پذیرند ( ظلم پذیرند ، شل و ول ، جاهل ،ضعیف ) به ضعیفان می رسیم می گوییم حق گرفتنی است. تلاش کن بگیر . اسلام خیلی توصیه به قوت می کند . وَ اَعِدّوا لَهُم مَن اِستَعتُم مِن قَوَة . جامعه ی ضعیف و شل و ول که هر چه قدر تو سرش بزنند می خورد این یعنی چه ؟ ( این نشانه ی تواضع نیست )

\_ لزامات و قوانین وقتی می خواهیم قوانینی بگذاریم این قوانین باعث می شوند حق یک گروهی سلب شود ، این سلب شدن چگونه است ؟ فرض کنیم ما می رویم سازمان بورس اوراق بها دار را راه می اندازیم بعد یک شورا یا هیئت بورس هم راه می اندازیم بعد این افرادی که می نشینند آن جا و سیاست گزاری می کنند برای بورس می آیند برای خودشان صد میلیون اوراق می خرند که می دانند قرار است گران شود هفته بعد مثلاً صد میلیون من می شود یک میلیارد تومان . ( باید یک قانون بگذاریم که آن هایی که عضو شورا هستندخود و نزدیکانشان چون آن ها هم این اطلاعات را دارند حق خرید نداشته باشند چون این ها اطلاعات دارند برای دیگران این تبعیض است چون ما جلوی رشد اقتصادی یک عده ای را گرفتیم و اینها مجرم هستند که الحمد الله قانونش چند سال پیش تصویب شد.و درز های سوء استفاده بسته شد )

راهکار تحقق آزادی اجتماعی :

چگونه آزادی اجتماعی محقق می شود ؟ ما برای آزادی معنوی تلاش هایی را کرده ایم برای آزادی اجتماعی چه کنیم ؟

آن هم فقط از راه مکتب الهی چاره دارد چون ضمانت مکتب الهی غیر از اینکه خدا به بهترین نحو می شناسد ، بهترین برنامه را می دهد ، تمام موانع محتمل را پیشبینی می کند در عین حال یک ویژگی هست در ضمانت اجرای قانون الهی . ضمانت اجرای قانون الهی برای آزادی اجتماعی هم دنیوی است هم اخروی . از آن طرف هم داخلی است هم خارجی یعنی هم از داخل تو را کنترل می کند که از درون حس پشیمانی و توبه و نفس لوامه داشته باشی ، هم از بیرون . از آن طرف مجازات خدا محدود به این دنیا نیست . فرض بفرمایید آدمی که سنش می رود بالا ، اگر آخرت نبود کسانی که سنشان از یک حدی می رفت بالاتر دیگر می زدند به در بی خیالی . چه می شود ؟ یا یک بیماری گرفتیم دکتر گفته شش ماه دیگر می میریم ، می آییم در این شش ماه هر چه جرم و جنایت است انجام می دهیم .

چون می دانی یک رسیدگی هم در آخرت است سر کیسه را شل نمی کنیم .

حوزه ها :

ما چهار حوزه در بحث آزادی داریم می خواهیم ببینیم در این حوزه ها آزادی مطلق است یا مقید ؟

\_ حوزه ی بیان : اگر کسی برسد به دیگری بگوید من تو را شبیه عمو جغد شاخ دار می بینم عیبی ندارد ؟ قطعاً آزادی در حوزه ی بیان مطلق نیست چون سنگ رو سنگ بند نمی شود . یعنی با اطلاق آزادی بیان هرکس به هرکس هر چه می خواهد می گوید . مقید است .

\_ حوزه ی عمل : مقید است. چرا نمی تواند مطلق باشد ؟ اگر بگوییم مطلق است پس می توانیم برای مثال هر وقت دلمان خواست ماژیک را بکنیم در چشم هر کس که خواستیم .

\_ حوزه ی تفکر : آزادی تفکر مطلق است چون محدودیت بردار نیست من الان می خواهم به ذات خدا فکرکنم با اینکه ما را از این کار منع کردند چرا ؟ چون ذهن ما محدود است و متعلق نا محدود است . تفکر مطلق است ولی ما را از یک سری تفکرات منع کردند . تفکر را ما نمی توانیم محدود بکنیم لذا می گوییم آزادی تفکر مطلق است اما در نگاه درون دینی که وارد می شویم می گوییم حواست باشد که تفکر به یک سری موضوعات انسان را دچار بن بست می کند و به یک چیز هایی فکرمی کنی که نمی توانی به نتیجه ای برسی . ما اگر بخواهیم به ذات خدا فکر کنیم کسی نمی تواند جلوی ما را بگیرد ولی اگر بخواهیم این ماژیک را در چشم کسی بکنیم صد نفر جلوی ما را می گیرند . مقایسه ی عمل و تفکر این جا مقایسه ی دقیقی نیست چون حوزه ی تفکر صرفاً دریک فضای محدود درونی است اما عمل و بیان بلافاصله به محض اراده ابراز می شوند . لذا باهم قابل مقایسه نیستند .

\_ حوزه ی عقیده :

ابتدا بگوییم تفاوت تفکر و عقیده در چیست ؟ تفکر جولان دارد وحرکت دارد ذهنمان از یک سری معلومات می رود به سمت مجهولات و از مجهولات حرکت می کند می رود به سمت معلومات . اما تفکری که به حالت تثبیت رسیده است تبدیل به ملکه شد ایستاد و باور شد می شود عقیده . عقیده تفکری است که بعد از مدتی حرکت و جولان دچار توقف و ایستایی و ملکه شده . داشتن مطلق ، ترویج مقید . یک کسی فکر کرد به این که ما شش تا خدا داشته باشیم ( خدای صبح ،ظهر ، بعد از ظهر ، غروب ، شب و نصفه شب ) به این فکر کرد به این نتیجه رسید و این عقیده را پیدا کرد . فقط خودش می داند و خدای واقعی که شش تا خدا دارد . این مرحله داشتن عقیده است . اینجا مطلق است چرا ؟ به خاطر اینکه وقتی کسی عقیده ای دارد آیا اصلاً کسی مطلع می شود که بخواهد در مورد آن تصمیمی بگیرد و برخوردی بکند ؟

ولی اگر بخواهد عقیده را ترویج بدهد این مقید . هر کس هر عقیده ای داشته باشد نمی تواند آن را ترویج بدهد . اینکه ما می گوییم داشتن عقیده مطلق است مثلاً کسی الان به این نتیجه برسد که موش مورد پرستش قرا ربگیرد ( در هندوستان داریم و حتی معبد هم ساخته اند ) چون به این عقیده رسیده و معتقد است آزاد است و ما بهش آزادی مطلق می دهیم ؟

خیر . قطعاً ما عقیده ای را که مبتنی بر عقل و استدلال نباشد برایش ارزشی قایل نیستیم . این که مثلاً هندی ها می گویند از جلوی به معبد کفش هایتان را در بیاورید این که ملکه ی انگلستان از پنج متر آن طرف تر کفش هایش را در می آورد این احترام است ؟ اینکه ما در مقابل حماقت دیگران سر خم کنیم و آن را تأیید بکنیم این احترام به چیست ؟ حضرت ابراهیم (ع) به عقیده ی آن ها احترام نگذاشت ، عقیده ای که مبتنی بر عقل نباشد این عقیده حرمت ندارد .داشتنش هم مجاز نیست اما نکته این است حالا اگرکسی بین خودش و خدای خودش توخونش شش تا خدا دارد کسی مطلع نمی شود که بخواهد عکس العملی نشان دهد این جاست که می گوییم در داشتن عقیده آزادی مطلق است . ما اگر بدانیم این را مذموم می شماریم و رد می کنیم و غیر عقلانی می دانیم . و برای از بین بردنش هم تلاش می کنیم با استفاده از استدلال ولی اینکه کسی می تواند عقیده ای را داشته باشد معلوم است که می تواند .

اینکه به مقدسات احترام بگذاریم به چه معناست ؟ ما در قانون اساسی میگوییم اقلیت ها ی دینی قابل احترامند . اقلیت های دینی یهود و مسیحیت و زرتشتی ها با تمام شاخه هایشان است در حالی که ما می دانیم بهایی ها با یک نگاه سیاسی ایجاد شدند یا وهابیت . ما به مقدسات وهابیت احترام بگذاریم تا آن ها به مقدسات ما احترام بگذارند ؟ مثلاً الان در فکر دختر هایشان انداخته اند اینکه شما بروید و خود را در اختیار سربازان سوریه قرار دهید این حکم جهاد را دارد . بعد ما الان بگوییم به مقدسات وهابیت احترام بگذاریم تا آن ها هم به مقدسات ما احترام بگذارند ؟ چرا این را نمی گوییم ؟چون این عقیده ای که وهابیت از آن نشأت گرفته از بیخ مردود است . و دارای پشتوانه ی عقلانی نیست بلکه پشتوانه ی سیاسی دارد .